

یک دانہ کی کوجک: دانستان و انگاری ساتی

A Tiny Seed: The Story of Wangari Maathai



✎ Nicola Rijdsdijk
🔗 Maya Marshak
📖 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e
Danesh Library)
3
🗣️ / English / اردو



Global Storybooks

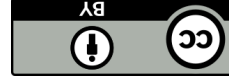
globalstorybooks.net

یک دانہ کی کوجک: دانستان و انگاری ساتی / A

Tiny Seed: The Story of Wangari

Maathai

✎ Nicola Rijdsdijk
🔗 Maya Marshak
📖 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-
e Danesh Library) (prs)



This work is licensed under a Creative Commons
[Attribution 4.0 International License](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0).

<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>





در روستایی روی سرازیری کوه کنیا در شرق آفریقا، دختر کوچکی
با مادرش روی زمینی کار می کرد. اسم آن دختر وانگاری بود

...

In a village on the slopes of Mount Kenya in East
Africa, a little girl worked in the fields with her
mother. Her name was Wangari.

Wangari loved being outside. In her family's food garden she broke up the soil with her machete. She pressed tiny seeds into the warm earth.

...

آن را با جاک می‌پوشانید
می‌کرد. او دانه‌های کوچکی را در زیر جاک فرو می‌کرد و روی
و آن‌ها را از بیرون بودن لذت می‌برد. در باغچه‌ی جاک‌های
محصولات غذایی کشت می‌شد، با کلرز بزرگ جاک‌ها را زیر و رو





بهترین زمان مورد علاقه ی او در طول روز، زمان غروب بود. زمانی که خیلی تاریک می شد و نمی شد گیاهان را دید، وانگاری می دانست که دیگر باید به خانه برگردد. او از کنار رودخانه ها و مسیرهای باریکی که در بین زمین های کشاورزی بود، می گذشت

...

Her favourite time of day was just after sunset. When it got too dark to see the plants, Wangari knew it was time to go home. She would follow the narrow paths through the fields, crossing rivers as she went.

وانگاری در سال 2011 از دنیا رفت، ولی ما هر وقت که به یک درخت زیبا نگاه می کنیم، به یاد او می افتیم

...

Wangari died in 2011, but we can think of her every time we see a beautiful tree.

Wangari had worked hard. People all over the world took notice, and gave her a famous prize. It is called the Nobel Peace Prize, and she was the first African woman ever to receive it.

...

می‌کرد

اینجا مردم دنیا می‌خواستند این جایزه را برایشان بفرستند. این جایزه را به او دادند. این جایزه را به او دادند و او به او دادند. این جایزه را به او دادند و او به او دادند. این جایزه را به او دادند و او به او دادند.

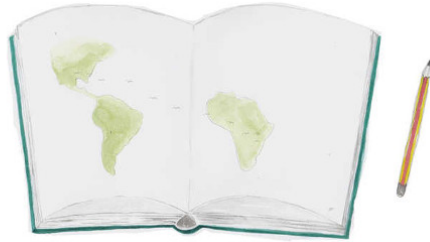


Wangari was a clever child and couldn't wait to go to school. But her mother and father wanted her to stay and help them at home. When she was seven years old, her big brother persuaded her parents to let her go to school.

...

مادرش را وادار کرد که به او اجازه بدهد مدرسه برود. مادرش را وادار کرد که به او اجازه بدهد مدرسه برود. مادرش را وادار کرد که به او اجازه بدهد مدرسه برود. مادرش را وادار کرد که به او اجازه بدهد مدرسه برود. مادرش را وادار کرد که به او اجازه بدهد مدرسه برود.





او به یادگیری علاقه داشت! وانگاری با خواندن هر کتاب مطالب بیشتر و بیشتری یاد گرفت. او در مکتب عالی بود، به طوری که برای ادامه تحصیل به ایالات متحد آمریکا دعوت شد. وانگاری هیجان زده بود! او می خواست که بیشتر در مورد دنیا بداند.

...

She liked to learn! Wangari learnt more and more with every book she read. She did so well at school that she was invited to study in the United States of America. Wangari was excited! She wanted to know more about the world.

همچنان که زمان می گذشت، درخت های جدید در جنگل ها رشد کردند، و رودخانه ها دوباره جاری شدند. پیام وانگاری در سرتاسر آفریقا پیچید. امروز میلیون ها درخت از بذره های وانگاری رشد کرده اند.

...

As time passed, the new trees grew into forests, and the rivers started flowing again. Wangari's message spread across Africa. Today, millions of trees have grown from Wangari's seeds.

Wangari knew what to do. She taught the women how to plant trees from seeds. The women sold the trees and used the money to look after their families. The women were very happy. Wangari had helped them to feel powerful and strong.

...

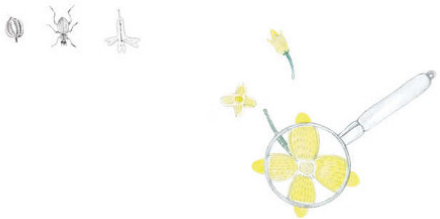
وانگاری می‌دانست که چه کار کند. او به زنان یاد داد که چگونه وانگاری می‌توانند با استفاده از بذرهای درختان، زنان درختان را می‌توانند برای مراقبت از خانواده‌هایشان استفاده کرده و از پولش برای جیبی خریدند. زنان کمک کرده بودند که احساس قدرت‌مندی و نیرومندی کنند.



At the American university Wangari learnt many new things. She studied plants and how they grow. And she remembered how she grew up playing games with her brothers in the shade of the trees in the beautiful Kenyan forests.

...

در دانشگاه آمریکا، وانگاری چیزهای جدید زیادی یاد گرفت. او در مورد گیاهان و اینکه چگونه رشد می‌کنند، درس می‌خواند و به یاد می‌آورد که چگونه در سایه درختان در جنگل‌های زیبای کنیا با برادرانش بازی می‌کرد. وانگاری در زیباترین جنگل‌های کنیا با برادرانش بازی می‌کرد. او یاد می‌آورد که چگونه درختان درختان را می‌توانند با استفاده از بذرهای درختان، زنان درختان را می‌توانند برای مراقبت از خانواده‌هایشان استفاده کرده و از پولش برای جیبی خریدند. زنان کمک کرده بودند که احساس قدرت‌مندی و نیرومندی کنند.





هر چه بیشتر یاد می‌گرفت، بیشتر می‌فهمید که چقدر مردم کنیا را دوست دارد. او می‌خواست که مردم شاد و آزاد باشند. هر چه بیشتر یاد می‌گرفت، بیشتر خانه‌ی آفریقایی‌اش را به یاد می‌آورد.

...

The more she learnt, the more she realised that she loved the people of Kenya. She wanted them to be happy and free. The more she learnt, the more she remembered her African home.

وقتی که تحصیلاتش به پایان رسید، به کنیا برگشت. ولی شهرش تغییر کرده بود. مزرعه‌های خیلی بزرگ روی زمین گسترده شده بودند. زن‌ها دیگر هیزم برای آشپزی نداشتند. مردم فقیر بودند و کودکان گرسنه.

...

When she had finished her studies, she returned to Kenya. But her country had changed. Huge farms stretched across the land. Women had no wood to make cooking fires. The people were poor and the children were hungry.